



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۷/۱۰

نویسنده: ن. جلیل زاد

افغانستان میان خاکستر سلطه و بذر رهایی

خرد سرکش در برابر سلطه مقدس
وقتی ایمان از زنجیر قدرت می‌گریزد
از آنومی (فروپاشی نظم درونی) تا آزادی
روایت بازیابی کرامت انسان
شر مبتذل و طلوع خرد شاد
در دفاع خرد متمدن از سلطه ایدئولوژیک کاوشی در تاریخ، فلسفه و جامعه شناسی خشونت سیاسی شده.
تاریخ بشر را می توان روایت نبردی بی پایان میان دو کشش بنیادین دانست.
کشش رهایی و کشش سلطه .
کشش رهایی، انسان را به سوی خردورزی، قانون مندی، همزیستی و خودآیینی (اتونومی) سوق می دهد ، کشش
سلطه اما در هر عصر، لباس تازه ای بر تن می کند تا اراده آزاد انسان را در چارچوبی از اطاعت بی چون و چرا
محبوس سازد .
در دوران باستان، این سلطه در قالب امپراتوری ها و الوهیت پادشاهان ظاهر شد، در قرون میانه، در لباس کلیسا و
خلافت، در مدرنیته، در قالب توتالیتاریسم های سکولار ، و در دوران معاصر، در صورت بندی ایدئولوژی های
سیاسی ای که از زبان دین، قوم، یا ملت برای مشروعیت بخشیدن به خشونت سازمان یافته بهره می گیرند.
نکته محوری که باید از همان آغاز روشن شود، تمایز میان «دین» به مثابه تجربه معنوی فردی و جمعی، و «سیاسی
سازی دین» به مثابه سازوکار قدرت است .
جامعه شناسان دین، از ماکس وبر تا امروز، این تمایز را بنیادین می دانند .
پوبر در تحلیل خود از «کاریزما» نشان داد که چگونه اقتدار معنوی می تواند از حوزه اخلاق فردی بیرون کشیده
شود و به ابزار سلطه نهادین بدل گردد ، پروسه ای که او آن را «روزمه سازی کاریزما» می نامید .
وقتی این پروسه در خدمت خشونت قرار می گیرد، آنچه باقی می ماند دیگر ایمان نیست، بلکه دستگاهی از فرمان
بری سلسله مراتبی است که ایمان را صرفاً به عنوان توجیه نامه به کار می گیرد.
از منظر فلسفی محض، این پرسش را می توان به زبان کانت بازگو کرد .
آیا انسان باید به مثابه غایت فی نفسه دیده شود، یا صرفاً به مثابه ابزاری برای تحقق اراده ای بیرونی؟
ایدئولوژی های خشونت زرا، در ذات خود، انسان را از جایگاه غایت بودن ساقط می کنند و او را به ابزار اجرای
حکمی تبدیل می کنند که خود در تدوین آن نقشی نداشته است .
این همان چیزی است که هانا آرنت در تحلیل توتالیتاریسم آن را «زائدسازی انسان» (superfluousness of man)
(انسان نامید: وضعیتی که در آن فردیت، وجدان، و قدرت داور اخلاقی از انسان گرفته می شود و او صرفاً به
عضوی از یک ماشین اطاعت بدل می گردد. آرنت در توصیف «شر مبتذل» (banality of evil) «نشان داد که
هولناک ترین اعمال، لزوماً از نفرت آتشین سرچشمه نمی گیرند، بلکه اغلب از تعطیلی اندیشیدن، از تسلیم کورکورانه
در برابر سلسله مراتب زاده می شوند.
اسپینوزا، فیلسوف خرد شاد، در «رساله الهی سیاسی» استدلال می کند که هر نظامی که آزادی اندیشیدن را سرکوب
کند، نه تنها به فردیت آسیب می رساند، بلکه بنیاد ثبات خود حکومت را نیز تضعیف می کند ، زیرا حکومتی که بر
ترس بنا شده، همواره در آستانه فروپاشی است، چون ترس، برخلاف رضایت آزادانه، پایدار نیست .

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالېږلو مخکې په خپل و لولئ

این بینش اسپینوزایی، در تحلیل جامعه‌شناختی نظام های خشونت محور، اهمیتی مضاعف می یابد. نظام هایی که مشروعیت خود را از سرکوب می گیرند، در درازمدت محکوم به فرسایش اند، زیرا انرژی لازم برای بازتولید دائمی ترس، سرانجام جامعه را به نقطه اشباع می رساند.

اکنون به بُعد تاریخی، جامعه‌شناسی بازگردیم. جامعه شناسان خشونت سیاسی، از جمله در سنت مطالعات رادیکالیزاسیون، نشان داده اند که ایدئولوژی های خشونت‌زا معمولاً در بسترهایی رشد می کنند که در آن ها سه عامل هم زمان حضور دارند.

نخست، فقدان فرصت های واقعی مشارکت سیاسی.

دوم، احساس تحقیر جمعی یا محرومیت نسبی، و سوم، وجود روایتی که خشونت را نه به عنوان گزینه، بلکه به عنوان تکلیف معرفی می کند.

این سه عامل، در بسیاری از جوامع درگیر جنگ های طولانی، از جمله افغانستان، به طرز فاجعه باری هم زمان شده اند.

اما نکته کلیدی این است که این وضعیت، محصول فرهنگ یا دین خاصی نیست، محصول ترکیبی از فقر ساختاری، مداخله خارجی، و سوءاستفاده نخبگان سیاسی از سرمایه نمادین دین و قوم برای تحکیم قدرت است.

افغانستان، در این چارچوب، نمونه ای است که هم درد را نشان می دهد و هم امکان را. سرزمینی با میراثی از تعامل زبان ها، ادیان، و فرهنگ ها، از بلخ باستان که زادگاه مولانا بود، تا هرات عصر تیموری که کانون هنر و شعر شد، هیچ گاه به ذات خود بستر مناسبی برای خشونت ایدئولوژیک نبوده است.

آنچه این سرزمین را به میدان نبردهای طولانی بدل کرد، تلاقی رقابت های ژئوپولیتیک، ضعف نهادهای دولت مدرن، و بهره برداری گروه های سیاسی از دین به عنوان ابزار بسیج بود، نه خود دین، و نه خود مردم.

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، امیل دورکایم مفهوم «آنومی» را برای توصیف وضعیت هایی به کار می برد که در آن هنجارهای اجتماعی فرومی پاشند و فرد بدون راهنمای اخلاقی روشن رها می شود.

جنگ های طولانی، دقیقاً چنین وضعیتی می آفرینند: نهادهای سنتی تضعیف می شوند، نهادهای مدرن هنوز جای آن ها را نگرفته‌اند، و در این خلأ، ایدئولوژی های خشونت‌زا با ادعای ارائه «معنا» و «نظم»، وارد میدان می شوند.

اما این معنا و نظم، صرفاً وانمودی است، زیرا بر حذف دگراندیشی، نه بر گفت وگو، استوار است.

با این حال، تاریخ درس دیگری نیز دارد:

هیچ نظام سلطه ای ابدی نیست.

از فروپاشی امپراتوری های باستانی تا سقوط دیوار برلین، الگویی تکرار شونده وجود دارد: نظام های سرکوبگر، در نهایت، در برابر اراده جمعی انسان هایی که کرامت خود را بازمی یابند، تاب مقاومت ندارند.

این بازیابی کرامت، آن‌گونه که پل ریکور در فلسفه خود توصیف می کند، از طریق «روایت جدید» رخ می دهد: لحظه ای که یک ملت، داستان خود را از نو می نویسد و خود را نه به عنوان قربانی ابدی تاریخ، بلکه به عنوان کسی که جهان را به حال خود رها نمی کند، او جریان می سازد نه این که در جریان گم شود و خویش را تعریف می‌کند.

در این بازنویسی روایت، سرمایه‌های فرهنگی افغانستان، شعر مولانا، فلسفه ابن سینا، سنت تصوف، و تنوع زبانی و قومی آن، نه بار اضافی، بلکه ذخیره ای حیاتی اند.

این میراث نشان می دهد که همزیستی، گفت وگو، و خردورزی، ریشه ای به مراتب عمیق‌تر و اصیل‌تر از خشونت سیاسی شده در این سرزمین دارند.

بازگشت به این ریشه‌ها، نه نوعی نوستالژی، بلکه ستراتیژی برای بازسازی آینده است.

در پایان، باید بر این نکته فلسفی تأکید کرد: دفاع از صلح و خرد متمدن، به معنای نفی معنویت یا ایمان نیست، بلکه به معنای بازگرداندن ایمان به جایگاه اصیل خود، یعنی حوزه وجدان فردی و آزادی درونی، است. وقتی ایمان از ابزار قدرت به تجربه آزاد معنوی بازمی‌گردد، و وقتی سیاست از سیطره ایدئولوژی به عرصه گفت‌وگوی عقلانی سوق می یابد، جامعه ای شکل می گیرد که در آن انسان، به قول کانت، دیگر ابزار نیست، بلکه غایت است.

این، افقی است که نه تنها افغانستان، بلکه هر جامعه ای که از سایه خشونت سیاسی شده عبور می کند، سرانجام به سوی رهاپار خواهد شد.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد